

بن بست یک استراتژی و اصرار در ادامه آن

× جمعه ۲۶ شهریور ۱۳۸۹ - ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۰

دنیز ایشچی

یادم می‌آید بچه گی هامان به زور لباس سبز حسینی را بر تنمان میکردند و در آخرهای صف عزاداری زنجیرکی به دستان می‌دادند تا ما هم به تقلید از همه بر تنمان بکوبیم و آه و ناله سر دهیم. بعضی هامان که خوشبخت تر بودیم، تیغه قمه بر پیشانی نصیبمان میشد. این سعادت اجباری درد و رنج و تلخی های آنرا باید نوش میکردیم.

تا آخر عمرم مدیون برادران بزرگتر خودم هستم که مرا از آن موقع با اندیشه شگ سقراطی و تفاوت گذاشتن بین دانش، علم و مدرنیته از یکطرف و جهل و خرافات و عقب ماندگی از طرف دیگر آشنا کردند تا بتوانم مسیر بالنده ای را در باروری فکری خویش انتخاب کنم. امروز هم وقتی میبینم رفقا و دوستانی لباس سبز حسینی را با اصرار همچنان بزک کرده و می‌خواهند بنام مدرنیسم و سکولاریسم و ... بر تن من بکنند، نا خود آگاه تنم را چندان برمی‌دارد. من این لباس را نزدیک به چهل سال پیش از تن خویش بدر کرده ام. کسانی که امروز با شال سبز بر گردن از آزادیهای فردی و حقوق رای آزاد صحبت می‌کنند، دهها بلکه چند صد سال از پس نسل پیشاهنگ حرکت مدرنیته، آزادی و سکولاریسم به صف آنها می‌پیوندند. ما با تازه واردان به میدان آزادی و دموکراسی خوش آمد میگوییم، ولی این حضرات هنوز یک پایشان در گذشته و در داخل نظام قرون وسطایی ولایت فقیه می‌باشد، پای دیگرشان در زمان حال قرار دارد. برگردیم به اصل موضوع.

چندی پیش مقاله "نظام اسلامی: خطر تحول معکوس!" را می‌خواندم. نکاتی چند توجه مرا بخود جلب کرد که خواستم آنها را به تحریر در آورده و در میان بگذارم. مقاله با

اشاره به نقش "حزب الله" که بهتر است بگوییم بازوی چماق بدست ارتجاع حجّتیّه می‌باشد، در حمله به منزل آقای کروّبی و سکوت مقام رهبری ولایت فقیه، نتیجه میگیرند که خطر احتمال سیطره فاشیسم اسلامی - سپاهی ممکن است به واقعیت تبدیل گردد. در ادامه مقاله با اشاره به اینکه "حزب الله، علیرغم التفات مقام رهبری وقت (آقای خمینی) نقش موثری در سرکوب دولت بازرگان، ریاست جمهوری

بنی صدر و تار و مار کردن دگر اندیشان سکولار ایفا کردند". هیچکدام از این سیاستها و سرکوبهای قرون وسطایی نظام ولایت فقیه برای اپوزیسیون سکولار دموکراتیک تازگی ندارد. به استنباط من از مقاله نویسنده، حمله به منزل آقای کروی را بعنوان احتمال نقطه آغازین حاکمیت فاشیستی ولایی-اسلامی-سپاهی ارزیابی می کنند. اول از همه باید به این نقطه اساسی اشاره کرد که تجاوز به حریم آزادی های اساسی انسانی هر شخصی و به هر نحوی عملی غیر انسانی بوده بستگی به حدت و شدت آن عملی محکوم شده میباشد. برای من یکی سوال اولی که مطرح می شود این است که چرا سی سال سرکوب و کشتار دگر اندیشان و اپوزیسیون سکولار دموکرات نشانه ای از حاکمیت فاشیسم را در ذهن ما مشعشع نکرد، فقط حمله به منزل آقای کروی میتواند نقطه آغازین این فاشیسم نو باشد؟

مقاله سپس به کشاکش در درون حکومت اشاره می کند و در مورد دسته بندی هایی که در مورد چگونگی غارت دلارهای نفتی با همدیگر جدل دارند و تاثیرات فرهنگی رفتارهای

فرصت طلبانه به صفوف بوروکراسی و تکنوکراسی متوسط حکومتی که حیاتشان به نحوی از طریق تزریق بودجه نفتی در اقتصاد کشور و از طریق پروژه های دولتی و سیستم

عریض و طویل اداری دولتی ادامه پیدا میکند، به عقب نشینی هایی چاپلوسانه و تسلیم طلبانه در صفوف اندیش ورزان آنچه که ایشان "جنبش سبز" می نامند می پردازند.

مقاله سپس این شکاف در درون جنبش سبزشان را با ظهور پدیده هایی فکری سیاسی از طرف کسانی که با مطرح کردن جملاتی نظیر "ترجیح منافع نظام بر منافع ملت" و یا

"تحقیر و نکوهش استقامت" تشریح می کنند و در ادامه آنهایی را که "گفتمان اسلامی" را جایگزین "گفتمان مدنی" میکنند با تاسف یاد می کنند. ایشان با عقب گرد و یادآوری اینکه جنبش سال اخیر "مشروطه دوم" میباشد، آقایان تازه پیوسته به جنبش مدرنیته و دموکراسی را نسبت به آمال و آرمانهای مدرن، سکولار و آزادیخواهانه "مشروطه دوم" تلاش میکنند آگاهی مجدد بخشیده و آنها را از کجروی بیرون بیاورند.

هیچ انسان آزاده ای نمی تواند از احتمال تشدید خفقان در ایران خوشحال باشد. من در اولین نوشته های خویش بعد از قیام شکوهمند خرداد سال پیش با پرداختن به آنهایی که به گفته مقاله "منافع نظام را بر منافع ملت ارجح می دانند"، به این مساله پرداختم که این حضرات یک پایشان در داخل نظام ولایت فقیه می باشد، پای دیگرشان را میخواهند به داخل پردایم دموکراسی، مدرنیته و

سکولاریسم بگذارند.

اینجا دیگر این نصیحت‌های من و شما نیست که جریان‌های مختلف حکومتی را نسبت به آرمان‌های آنچه که مقاله آنرا "مشروطه دو"م" می نامید آگاه کرده و آنها را هدایت

خواهد کرد. اینجا جدل و کشاکش درونی مافیاهای قدرت بر سر حفظ جایگاه خود در قدرت سیاسی و فرو کردن و استقامت بخشیدن چنگال‌های تیزشان بر منافع میلیاردها

دلاری می باشند که دو دستی در چنگ‌های خود دارند. این حضرات با نکیه به نیازهای اولیه عقب مانده ترین اقشار اجتماعی، اعمال کنترل خویش بر دستگاه‌های اطلاعاتی،

سرکوب و شکنجه شان و بالاخره نیروهای تا به دندان مسلح خویش به حاکمیت خویش ادامه می دهند. در چنین پردایمی این بازوی قدرت سیاسی است که تاثیر گذار است، نه

پند و نصیحت‌های انتقادی. در چنین پردایمی، پاهایی که با ترس و لرز از در بیرون گذاشته می شوند، تحت تاثیر سرکوب طرف مقابل می توانند به راحتی به داخل منزل نظام ولایت فقیه برگردند.

من در مقاله قبلی خویش در مورد همان کسانی که این مقاله از آنها با تعریف "ترجیح منافع نظام بر منافع ملت" یاد می کند، پرداختم و نوشتم که این حضرات برای حفظ نظامشان حاضرند "اپوزیسیون حکومتی" بی خطری که موجودی نظامشان را نفی نکرده و به خطر نمی اندازد را بیافرینند. پادزهری که کلایت ارگان‌نیسم و نظام جمهوری اسلامی ایران را با یک تب مختصری که می تواند بر آن غالب آمده و حتی سیستم دفاعی خود را هم به مراتب تقویت کرده باشد. نظام ولایت فقیه با صحنه سازیها و سرکوب‌هایی کنترل شده، از خودیها قهرمانانی میسازد تا سکاگان جنبش مردمی را در دست گرفته و پس از چرخشی چندین ساله به نقطه آغازین برگردانند. یکی از تاثیرات چنین عاملی، سرخوردگی دیگری میباشد که میتواند در جنبش ایجاد گردد که در نتیجه آن نسل جدید بپاخاسته داخل پروسه یاس و دلمردگی شکستی تازه گردد.

دیگر باید منتظر ماند تا ده سال دیگر نسلی دیگر از ندا آقا سلطانها، فرزادکمانگرها پرچم آزادی و آزاده گی انسانی را به اهتزاز در آورند.

این بینش از یک طرف در دامنه محیط سیاسی جنبش اخیر حرکت مدرنیته، سکولاریسم و حقوق بشر و گلستان رنگارنگ نیروهای متنوع جبهه دموکراسی و حقوق بشر، رنگی به جز رنگ سبز حسینی را نمی خواهد ببیند. از طرف دیگر نقشی بجز سیاهی لشکر برای نیروهای سیاسی اجتماعی مولده و آینده ساز این حرکت از قبیل جنبش زنان، دانش

آموزان و دانشجویان، جنبش کارگری و جنبشهای ملی، جنبش فرهنگیان و هنرمندان و دهها اقشار مترقی اجتماعی قائل نبوده، شاخصه های اندازه گیری اجتماعی سیاسی خویش را از طریق گفته ها و یا اتّفاقاتی که در مورد کسانی که ایشان آنها را "رهبران نمادین جنبش" می نامند، اندازه گیری می کنند.

اقرار به اینکه "کسانی که منافع نظام را بر منافع ملت ترجیح میدهند" و دارند با ترویج اینکه "دیگر استقامت کافی است" و "دیگر دیالوگ اسلامی را جایگزین

دیالوگ مدنی" می کنند، نشانگر شکست کامل استراتژی دنباله روانه از آنچه که این جنبش آنها را "رهبری نمادین جنبش" می نامید، می باشد. پس از خواندن تشریحات مقاله،

من با خوشحالی انتظار داشتم که در مورد اینکه "چه باید کرد؟" به یکسری نتیجه گیریهای مثبتی رسیده باشیم. آب سردی بر شور و شوق درونی من پاشیده شد وقتی مشاهده کردم که نویسندگان همچنان به نصیحت "رهبران نمادین" جنبش نسبت به آمال و آرزوهای "مشروطه دوّم"شان میپردازند.

از یکطرف مقاله با اشاره به اینکه "سرکوب جنبش موجب تعمیق آن میگردد" و اشاره به ترفند های رژیم کودتا در استفاده از "نظام صدقه های دام گستر" برای فریب مردم، نتیجه گیری می کند که دیگر "چهارمین دهه عمر جمهوری اسلامی، مرحله فرجام نهایی آن به نظر می رسد". با اشاره به تکنولوژی نوین و نقش 75 درصدی زنان و جوانان در جنبش دموکراسی برای عبور از جمهوری اسلامی ایران، باز هم از کسانی که یک پایشان در نظام ولایت فقیه می باشد می خواهند که "مشروطه دوّم" را رهبری کرده و مسیر عبور از نظام ولایت فقیه را هموار کنند.

درخواست کردن از همان نیروهایی که با سوار شدن و به بیراهه کشاندن، مشروطه اوّل را از پتانسیل و مفهوم واقعی آن تهی کردند به اینکه بیایند و "مشروطه دوّم" را

رهبری بکنند و ماها به آنها رهنمود بدهیم، تکرار اشتباه با رویای تکرار تاریخ می باشد. تنها راه برون رفت از این بحران، ایمان آوردن به همان هفتاد و پنج

درصد جوانان، روشنفکران، کارگران و فعّالین ملی مدنی می باشد که مقاله از آنها صحبت می کند، در حله اوّل بعنوان نیروی موّله و محرّکه جنبش دموکراتیک اخیر،

و سپس ایمان آوردن به رهبران واقعی مسلّح به تئوری و برنامه تحوّل دموکراتیک به مدرنیته، سکولاریسم و آزادیهای جهانشمول فردی و اجتماعی میباشد.

یکبار و برای همیشه باید پذیرفت که کسانی که یک پایشان در حکومت بوده و هست نمی توانند رهبری تحوّل دموکراتیک عبور از نظام ولایت فقیه را در دست بگیرند.

تحوّلی که آنها بخواهند بیافرینند، تعریف مسخ شده ای از تحوّل خواهد بود. باید پذیرفت که رهبری مسخ شده ای که از داخل چنین حکومتی شکل گرفته باشد، بصورت پادزهری نه تنها می تواند نظام ولایت فقیه را از این بحران نجات دهد، بلکه میتواند آنرا برای مقابله های بعدی با تحوّل دموکراتیک، قدرتمند تر و آبدیده تر بکند. راه برون رفت از این بحران به نوشته مقاله فقط " گفتگوی نقادانه " نیست.

راه برون رفت از این بحران احتیاج به اجرای پروژه وسیعی دارد که جوهره و خون جاری در رگهای آن بر مبنای منشور آزادی، برابری و عدالت اجتماعی جبهه تحوّل شکل گرفته باشد. نیروی پیشاهنگ آن ساختاری از ائتلاف تمامی نیروهای اپوزیسیون در وحله اوّل خارج حکومتی سکولار دموکراتیک میباشد که رسالت پیاده کردن این برنامه تحوّل بنیادین را بر عهده بگیرند. و بالاخره رهبری چنین ساختار و پیشبرد چنین پلاتفورمی توسط نیروهای خارج از حکومت، مستقّل از حکومت و به موازات

حکومت باید جهت کسب قدرت سیاسی به رقابت با آن اقدام بکند. جهت رسیدن به چنین هدفی باید از توانمندیهای ائتلافی سازمانهای سیاسی تشکیل دهنده این جبهه بهره گیریم، و با تکیه به نیروهای اجتماعی سیاسی موّلد و محرّکه این جنبش و با همراهی، همگامی، حمایت و پشتیبانی جبهه آزادی و دموکراسی جهانی راه مستقّل تحوّل بنیادین را بپیماییم.